

آندره کنت - اسپونویل

رساله‌ای کوچک
در باب فضیلت‌های بزرگ

ترجمه

مرتضی کلاتریان



فهرست

۷	پیشگفتار
۱۵	۱. ادب
۲۵	۲. وفاداری
۴۱	۳. دوراندیشی
۵۳	۴. میانه‌روی
۶۱	۵. شجاعت
۸۳	۶. عدالت
۱۱۹	۷. بخشندگی
۱۴۱	۸. دلسوزی
۱۶۳	۹. بخشایش
۱۸۱	۱۰. سپاسگزاری
۱۹۳	۱۱. افتادگی
۲۰۵	۱۲. سادگی
۲۱۵	۱۳. بردباری
۲۳۷	۱۴. پاکدامنی
۲۵۱	۱۵. نرم‌دلی
۲۶۵	۱۶. حُسن‌نیت
۲۸۵	۱۷. شوخ‌طبعی
۳۰۱	۱۸. عشق

پیشگفتار

اگر فضیلت می تواند آموختنی باشد، همچنان که من بر این اعتقادم، این امر بیشتر به وسیله سرمشق گرفتن از دیگران صورت می گیرد تا از طریق کتاب ها. پس، رساله ای در باب فضیلت به چه دردی می خورد؟ شاید به این درد بخورد: کوشش کنیم دریابیم چه کار باید بکنیم، یا چگونه باید باشیم، یا چگونه باید زندگی کنیم و، دست کم به نحوی هوشمندانه، از این طریق فاصله ای که ما را از بایدها و نبایدها جدا می سازد بسنجیم. عملی ناچیز، عملی ناکافی، ولی عملی ضروری. فیلسوفان دانش آموزند. (فقط فرزانه گان استادند) و دانش آموزان به کتاب نیاز دارند. به همین خاطر است که آن ها، وقتی کتاب هایی که در اختیار دارند خشنودشان نمی کند یا آن ها را بیزار می کند، کتاب های دیگری می نویسند. بنابراین، چه کتابی برای هریک از آن ها ضروری تر از رساله ای در باب اخلاق است؟ در عرصه اخلاق، چه چیزی جالب تر از فضیلت است؟ من هم، نه بیشتر از اسپینوزا، عقیده دارم که فایده ای ندارد که مدام بدی ها و شرارت ها و گناه ها را افشا کنیم. چرا باید همیشه متهم کنیم، همیشه افشا کنیم؟ چنین اخلاقی، اخلاق افسردگان و اخلاقی افسرده است. عرف و سنت بر نیکی، که فقط در کثرت کاهش ناپذیر اعمال نیک وجود دارد، که این اعمال افزون بر تمام کتاب هاست، و بر آمادگی برای نیکوکاری، که آن هم رو به افزایش است، البته به میزان کم تر، نام فضیلت نهاده است، یعنی (مفهوم آن به یونانی کلمه

arête است که رومی‌ها آن را به virtus ترجمه کرده‌اند) برتری.

فضیلت چیست؟ قدرتی است که عمل می‌کند، یا می‌تواند عمل کند. بدین‌سان فضیلت یک گیاه یا یک دارو درمان کردن است، یک کارد بریدن است، یا یک انسان انسانی عمل کردن است. این مثال‌ها، که از یونان به ارث رسیده است، به قدر کافی اصل را بیان می‌کند: فضیلت قدرت است، ولی قدرتی خاص. فضیلت خربق مشابه فضیلت شوکران نیست، فضیلت کارد مشابه فضیلت بیل نیست، فضیلت انسان مشابه فضیلت ببر یا مار نیست. فضیلت یک موجود آن چیزی است که ارزش آن موجود را می‌سازد، به عبارت دیگر برتری خاص آن را: کارد خوب کاردی است که در بریدن برتر است، داروی خوب دارویی است که در درمان برتر است، زهر خوب زهری است که در کشتن برتر است...

توجه خواهد شد که در این مفهوم اول، که مفهوم کلی تری است، فضیلت‌ها از استفاده‌ای که از آن‌ها می‌شود، از هدفی که تعقیب می‌کنند یا در خدمت آیند، مستقل‌اند. کارد در دست یک آدم‌کش باشد تا در دست یک آشپز فضیلت کمتری ندارد، یا گیاهی که درمان می‌کند از گیاهی که مسموم می‌کند و می‌کشد فضیلت بیشتری ندارد. نه، البته، که این مفهوم عاری از هرگونه هدف ضابطه‌گرا نیست: بهترین کارد، در هر دستی که باشد و برای بیشتر کاربردها، آن کاردی است که بهتر از هر کاردی ببرد. قدرت خاص آن حاکم بر برتری خاص آن است. ولی این ضابطه‌گرایی بی‌طرفانه یا اخلاقاً بی‌تفاوت است. برای یک کارد کفایت می‌کند که کارش را به خوبی انجام دهد، بی‌آن‌که درباره‌اش قضاوت شود، و در این مورد طبیعی است که فضیلت آن فضیلت ما نیست. یک کارد عالی، در دست یک مرد شیر، به خاطر همین وضعیت کمتر عالی نیست. فضیلت قدرت است، و قدرت برای فضیلت کفایت می‌کند.

ولی نه برای انسان. نه برای اخلاق. نه، کفایت نمی‌کند. اگر هر موجودی قدرت خاص خود را دارا است، در چه زمینه‌ای او برتر است یا ممکن است برتر باشد (همانند یک کارد عالی، یک داروی عالی)... از خود می‌پرسیم برتری خاص کدام است. ارسطو پاسخ می‌دهد که آنچه او را از حیوان متمایز می‌کند،